

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که آیا بغض اهل معاصی، تارک واجب و فاعل محرم و منکر واجب هست یا واجب نیست فارغ از این که این بغض از مراتب امر به معروف و نهی از منکر باشد یا نباشد در مقام دو دسته دلیل داشتیم...

س: فارغ از این که باشد یا نباشد یا با تأکید بر این که نباشد؟

ج: فعلاً نباشد. فعلاً روی این حساب گفتیم بحث می‌کنیم. حالا اگر باشد هم باز این ادله که جایی نمی‌رود.

دو دسته دلیل داشتیم. دسته اول ادله‌ای بود که به آن‌ها استدلال می‌شد برای وجوب بغض اهل معاصی که آن ادله ماحصلش این شد که اطلاقات عموماتش پذیرفته نشد سنداً یا دلالت اشکال داشت فقط یک صورت را پذیرفتیم و آن این بود که بعد از انجام امر به معروف و نهی از منکر به مراتب آن؛ اگر اثری دیده نشد آن وقت بعد از این، فرموده ابغضوهم. فقط در این صورت است آن هم علی مسلکنا که روایات کافی را حجت می‌دانیم اگر این مسلک را هم قبول نکردیم اصلاً دلیلی بر وجوب بغض اهل معاصی مطلقاً دیگر نداریم.

دسته دوم روایاتی است که از آن‌ها استفاده می‌شود عدم وجوب بغض، حالا یا فقط نفس عدم وجوب یا حتی حرمت بغض نسبت به مؤمن و مسلم، ولو عاصی باشد.

این روایات دسته دوم را گفتیم خودش چند طایفه است؟ دوازده طایفه است به حسب استقراء غیر تامّی که داشتیم ممکن است که کسی بیش‌تر، اگر چه ما هم خیلی باز دیشب هم شاید حدود چند هزار حدیث را دوباره نگاه کردیم ولی به حدیث جدیدی برنخوردیم هر حدیثی برخوردیم داخل در همان طوایف دوازده‌گانه می‌شد این احادیث جدید. دوازده طایفه داشت. حالا اگر که فرض کردیم که آن طایفه‌ی دسته اول تمام باشد دسته دوم هم تمام باشد سنداً و دلالتاً، آیا... این‌جا دیگر تعارض به حسب ظاهر اولی مستقر است به دو بیانی که عرض می‌شد یک بیان این بود که در بعضی از این روایات طایفه‌ی اولی این بود که «أحبب حبیب آل محمد و آل صلی الله علیه و آلہ و سلم و إن کان فاسقاً زانیاً (أو به حسب بعض نُسخ) جانباً» گفتیم که این روایات هم به لحاظ موضوعش دلالت می‌کند بر این که بغض واجب نیست و هم به لحاظ حکمش دلالت می‌کند بر این که بغض واجب نیست اما از نظر موضوع چون می‌فرماید که چون فرض کرده حبیب این آل که فاسق و زانی یا جانی است حبیب هم یعنی محبوب، اگر حبّ نسبت به فاسق حرام بود جایز نبود چه‌طور می‌شد که فاسق زانی بشود محبوب این خاندان

بزرگوار، پس همین که دارد فرض می‌کند چنین موضوعی قابل تحقق است برای این که حکمش را رویش بار بکند که احببه، این معلوم می‌شود که پس بغض این‌ها واجب نیست این مقدار البته، بغض‌شان واجب نیست.

س: استاد حبیب همیشه اسم مفعول است؟

ج: ...

س: ...

ج: این‌جا یعنی بله

س: این‌جا نمی‌شود محب باشد؟

ج: نه

س: چرا؟

ج: حالا مراجعه کنید به روایاتش دیگر.

بیان دوم و تقریب دوم این بود که وقتی می‌گوید این‌ها را محبّ خودت قرار بده این‌ها را دوست داشته باش، با این که بگوید این‌ها را مبعوض داشته باش قابل اجتماع نیستند پس تعارض می‌کند اگر در آن طایفه‌ی اولی بعضی دوستان دیدم که مقررین محترم نوشته بودند مثل این که در اثنای کلام اگر چه همین حرف‌ها را زدیم مثلاً یک جمله‌ای من گفتم در اثنای تقریر طایفه‌ی اولی که خلاف این چیزی که الان گفتم یا آن‌جا گفتم یک مقداری را افاده کرده، این سهو لسانی بوده مقصود همین است که داریم عرض می‌کنیم.

این طایفه‌ی اولی، طوایف دیگر را هم که خواندیم و طایفه‌ی دوم این بود که محبّ این خاندان را دوست بدار ولو این محب فاسق باشد عاصی باشد و هم‌چنین روایات دیگری که عرض شد.

س: ادامه‌ی روایت را شما با ابغض مبعوضه، درست است این‌طور معنا می‌کنید؟

ج: بله ابغض مبعوض آل محمد بله

برای جمع بین این طوایف حالا شاید طرقی وجود دارد طریق اول این هست که بعض از این روایات در این دوازده طایفه شاهد جمع است و ما به واسطه‌ی آن می‌توانیم بین دسته‌ی اول و دسته‌ی دوم را جمع بکنیم به این که دسته‌ی اول که می‌فرماید آن‌ها را مبعوض بدار از حیث گناه‌شان، یعنی گناه‌شان را مبعوض بدار یا به تعبیر دیگری خودشان را مبعوض بدار اما من حیث اُنه مرتکب للمعصیه، تارک للواجب، فاعلٌ للحرام، از این جهت، پس یا طایفه‌ی اولی که می‌گوید مبعوض بدار، یا یعنی فعل او را مبعوض بدار، اگر نسبت به خودشان هم داده شده است به نحو من التوسعة و المجاز است ولی مقصودش این هست که فعلش را مبعوض بدار، این طوایفی که می‌گوید او را محبوب بدار، یعنی ذاتش را، خودش را، چرا؟ برای این که ذات مؤمن من طینت آن‌ها است، ذات‌شان خراب نیست و از این جهت می‌گوییم می‌فرماید که خودش را محبوب بدار دوست بدار. پس این طوایف دوازده‌گانه، این‌ها که می‌گوید این‌ها را محبوب بدار ذات‌شان را، خودش را، اگر

حبيب آل محمد هم صلوات الله عليهم اجمعين هست يعنى ذاتش، خودش، حبيب آنهاست، نه اين كه با فعلش، نه فعلش. پس بنا بر اين به قرينه‌ي بعض طوايف اين جا بين دو طايفه‌ي متعارض به حسب امر اولي تلائم ايجاد مى‌شود به اين كه آنها براى فعلشان هست يا خودشان به لحاظ فعلشان، طايفه‌اي كه مى‌گويد محبوبشان بدار يا مى‌گويد كه لازم نيست بغض، براى چه هست؟ براى ذاتشان است براى خودشان است صرف نظر از فعلشان، براى ذاتشان است. حالا آن روايتي كه اين جهت را شاهد جمع مى‌شود همان روايت نرسي است حالا امروز خود كتاب نرسي را آوردم آن روز از مستدرک خوانديم در حقيقت. اين جا در صفحه‌ي دويست اين اصول ستة عشر كه شانزده اصل از اصول اربعة مائة اصحاب كه باقى مانده يك جا اينها جمع كردند آن را، اين در كتاب زيد نرسي صفحه‌ي 200، اين دويست البته نه اين كه كتاب اين قدر بزرگ است چون با بقيه ديگر شمارهي مسلسل دارد شده دويست.

حديث بيست و يكم: «قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّجُلُ مِنْ مَوَالِيكُمْ يَكُونُ غَارِفًا، يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَزْنِيكَ الْمُؤَبِقَ مِنَ الذَّنْبِ تَبَرُّاً مِنْهُ، فَقَالَ: تَبَرُّوا مِنْ فِعْلِهِ وَ لَا تَبَرُّوا مِنْهُ، أَجِبُوهُ وَ أَبْغِضُوا عَمَلَهُ» كارش را مبعوض بداريد «قُلْتُ: قَيْسَعْتَا أَنْ تَقُولَ: قَاسِقٌ فَاجِرٌ؟ فَقَالَ: لَا؛ الْقَاسِقُ، الْفَاجِرُ، الْكَافِرُ: الْجَاذُ لَنَا، النَّاصِبُ لِأَوْلِيَانَا» آنها هستند كه مى‌توانيد به آنها بگوييد فاسق فاجر كافر، «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَكُونَ وَلِيُّنَا قَاسِقًا فَاجِرًا وَ إِنَّ عَمِلَ مَا عَمِلَ، وَ لَكِنَّكُمْ تَقُولُونَ: قَاسِقٌ الْعَمَلِ، فَاجِرُ الْعَمَلِ، مُؤْمِنُ النَّفْسِ، حَيْثُ الْفِعْلُ طَيِّبُ الرُّوحِ وَ الْبَدَنِ» بعد فرمود كه «وَ اللَّهُ مَا يَخْرُجُ وَلِيُّنَا مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ تَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ يَحْشُرُهُ اللَّهُ- عَلَى مَا فِيهِ مِنَ الذُّنُوبِ- مُبِصَّاتًا وَ جُوهًا، مَسْئُورَةً عَوْرَتُهُ، آمِنَةً رَوْعَتُهُ، لَا خَوْفَ عَلَيْهِ وَ لَا خُزْنَ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُصَفَّى مِنَ الذُّنُوبِ إِمَّا بِمُصِيبَةٍ فِي مَالٍ، أَوْ نَفْسٍ، أَوْ وَلَدٍ، أَوْ مَرَضٍ، وَ أَدْنَى مَا يُصَفَّى بِهِ وَلِيُّنَا أَنْ يُرَبِّهَ اللَّهُ رُؤْيَا مَهْوَلَةً» خواب‌هاي خيلي وحشتناك، اين ادنى، يك خواب‌هاي وحشتناكي مى‌بيند كه خيلي ترسناك است با همين ذنوبش تطهير مى‌شود «فَيُصْبِحُ خَرِيْبًا لِمَا رَأَى، فَيَكُونُ ذَلِكَ كَقَارَةٍ لَهُ، أَوْ خَوْفًا يَرُدُّ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، أَوْ يُشَدَّدَ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَوْتِ، فَيَلْقَى اللَّهَ طَاهِرًا مِنَ الذُّنُوبِ، آمِنًا رَوْعَتُهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ يَكُونُ أَمَامَهُ أَحَدُ الْأَمْرَيْنِ: رَحْمَةُ اللَّهِ الْوَاسِعَةُ الَّتِي هِيَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعًا، وَ شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا، إِنْ أَخْطَأَتْهُ رَحْمَةُ رَبِّهِ أَدْرَكَتْهُ شَفَاعَةُ نَبِيِّهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا، فَعِنْدَهَا تُصِيبُهُ رَحْمَةُ رَبِّهِ الْوَاسِعَةُ.» اين تمام اين روايت شريف. اين روايت دارد مى‌فرمايد چي؟ نسبت به فعلش مبعوض بداريد، فعلش را مبعوض بداريد اما خودش را نه، اين شاهد مى‌شود كه پس آن رواياتي كه مى‌گويد ابغضوه، مبعوض بداريد اينها را يعنى فعلش، يا خودش بلحاظ فعلش، اين هم يعنى اين. اين راه كه ما اين را شاهد جمع بخاهيم قرار بدهيم اين طايفه را اين توقف دارد اولاً به اين كه سند اين روايت تمام باشد و ثانياً آن روايات تاب اين جور حمل را داشته باشد.

اما سند اين روايت كه بحث مهمي است كه اين زيد نرسي سند اين درست است يا نه؟ خود زيد نرسي اين جا دارد نقل مى‌كند از موسى بن جعفر سلام الله عليهم، در باب زيد نرسي چند بحث وجود دارد يك: اين كه آيا اين زيد نرسي خودش آدم ثقه‌اي هست يا نه؟ چون راجع به ايشان، نه شيخ و نه نجاشي و نه ساير رجاليون قداما حرفي راجع به ايشان نزدند بلكه نجاشي مطرح کرده زيد نرسي را، شيخ هم مطرح فرموده اما نه جرحي راجع به ايشان فرموده و نه توثيقي، بنا بر اين محل بحث واقع شده كه ايشان ثقه هست يا ثقه نيست اعتبار دارد قولش يا ندارد اين بحث اول.

بحث دوم این هست که آیا این زید نرسی لو فرضنا و بنینا علی وثاقتہ آیا واقعاً یک اصلی داشته یا نداشته؟ این اصل زید نرسی این واقعاً ایشان اصلی داشته یا نداشته؟ این محل خلاف است. عده‌ای می‌گویند اصل داشته و لکن صدوق قدس سره فرموده محمد بن حسن بن ولید ایشان می‌فرمود این اصل موضوع است و موسی بن همدانی این را جعل کرده پس این اصل اصلاً مجعول است ایشان چنین تألیفی نداشته چنین چیزی نداشته. این هم یک بحثی است که اصلاً اصل زید نرسی اصلاً ایشان اصلی دارد یا ندارد؟ تألیفی به نام اصل دارد یا ندارد؟ این هم بحث دوم است.

بحث سوم این هست که لو فرقنا از این که بله اصل دارد این ثابت شده که ایشان اصل دارد آیا این اصل موجود بآیدینا که این روایت الان در آن هست این اصل واقعاً همان اصل است؟ و از نظر صغری این منطبق است آن کبری بر این؟ آن اصل ایشان واقعاً همین است؟ یا نه این دلیلی نداریم بر این که این آن است یا دلیل داریم بر این که این آن نیست. این سه بحث، بحث مهمی است و حجیت این روایت متفرّع این بحث است.

بزرگان علماً معمولاً این سه بحث را در عصیر عنبی مطرح کردند چون ما در باب عصیر عنبی یک روایتی داریم تنها منشأ آن روایت همین اصل زید نرسی است فلذا آنجا چون دیگر هیچ روایت دیگری برای آن بحث نبوده از این جهت همه ناچار شدند آنجا از این سه مطلب بحث بکنند. و اختلافوا در این که در همین جهات ثلاثه‌ای که عرض کردم اختلاف کردند، یکی از کسانی که مفضل اینجا بحث فرموده مرحوم امام در طهارت است در بحث عصیر عنبی، خیلی بحث‌های نافع و مهمی است. از جهات مختلف ایشان بحث فرموده و هم‌چنین محقق خوئی بحث فرموده در همان بحث عصیر عنبی، بزرگان دیگر هم بحث فرمودند.

حالا مختصراً من این سه مقام را باید متعرض بشویم ببینیم چون این روایت مهم است می‌خواهد شاهد جمع بشود دیگر، و این بحث اصل زید نرسی هم خیلی جاها روایت دارد ایشان و یک مثل یک قاعده‌ی کلیه‌ی اصولیه می‌ماند که سیال است و خیلی جاها به درد می‌خورد.

اما مقام اول که ایشان آیا ثقه هست یا ثقه نیست ما دو راه برای وثاقت ایشان، دو راه معتدّ به، راه‌هایی وجود دارد یکی این که مثلاً گفتند که هر کسی اصل دارد این معلوم می‌شود که ثقه هست. هر کسی کتاب دارد ثقه هست. هر کسی نمی‌دانم نجاشی نام او را در کتابش مطرح کرده معلوم می‌شود که ثقه هست این‌ها دیگر یک مبانی خیلی ضعیفی است ما این‌ها را دیگر بحث نمی‌کنیم این‌ها صغریات و کبریاتش را شما باید در مطالعات رجالی که توی این تعطیلاتی که پیش می‌آید که خیلی مغتنم هست شما الان هم دیگر بحمدالله معمولاً آقایان کتابخانه‌ی سیار دارند و منبع مطالعه دارند این عذر که من الان کتاب ندارم و نمی‌شود و همراه من نیست نه، دیگر آدم توی بیابان و هر جا هم که برود کتابخانه همراهش هست می‌تواند این مباحثی را که خیلی مطالعات ریز لازم دارد تتبع لازم دارد این همراهش داشته باشد این‌ها را مطالعه کند که این مبانی درست است یا نه، حدود پنجاه شخصت معیار ذکر شده برای وثاقت اشخاص، پنجاه شخصت معیار، که این‌ها را باید شما تک تک این‌ها را از نظر کبروی بحث بکنید ببینید آیا این معیارها درست است یا درست نیست؟ این پنجاه شخصت تا، غیر سه چهار تایی آن، بقیه‌ی آن التماس دعا است و نمی‌شود آن‌ها را، ولی هست در کلمات و این‌ها باید آن‌ها را بحث بکنیم یکی همین است چون اصل دارد هر کسی را گفتند اصل دارد معلوم می‌شود آدم ثقه‌ای هست

هر که را گفتند که کتاب دارد معلوم می‌شود آدم ثقه‌ای است چه ملازمه‌ای بین این دو تا هست؟ این قدر ما آدم‌هایی داریم اصل هستند کتاب دارند غیرثقه هم هستند.

س: ...

ج: بله دارند بله بزرگانی دارند که حالا من اسم نمی‌برم. حالا آن‌ها در اثر صفای ذات‌شان و خوبی خودشان یک جهاتی را گاهی می‌فرمودند امام هم در همین طهارت‌شان راجع به یکی از بزرگانی که این‌جاها خیلی طرفدار این هست که این اصل است ایشان می‌گوید این آقا روی صفای نفسش هست که این حرف‌ها را می‌زند و الا ملازمه‌ای ندارد.

دو راه برای وثاقت ایشان وجود دارد. یک: این که زید نرسی مسلماً مروی عنه ابن ابی عمیر بوده روایات معتبر السندی داریم که می‌رسد به ابن ابی عمیر، ابن ابی عمیر عن زید النرسی، پس صغری ثابت است. در همین احوالات زید نرسی در فهرست شیخ طوسی ایشان فرموده است که اصل زید نرسی را رواه ابن ابی عمیر، کسی ممکن است که این‌جا اشکال بکند بگوید که رواه ابن ابی عمیر، شیخ طوسی این بیانش، این کلامش، مرسل است به چه دلیل شما می‌گویید رواه ابن ابی عمیر، سند خودش را تا ابن ابی عمیر ذکر نکرده خلافاً للنجاشی که سند خودش را ذکر کرده تا ابن ابی عمیر، ایشان نه فقط فرموده اصل زید نرسی را رواه ابن ابی عمیر، فلذا است که محقق اردبیلی در جامع الروات فرموده سند شیخ به اصل زید نرسی مرسل، چون تا ابن ابی عمیر کسی را ذکر نکرده. اما همان‌طور که تنبّه سید خوئی قدس سره در معجم رجال الحديث این ارسال مرتفع هست به این که در احوالات ابن ابی عمیر، مرحوم شیخ طوسی فرموده جمیع کتب و روایات مثلاً ابن ابی عمیر را من طریق دارم و طریق‌ها را ذکر می‌کند و در آن‌ها طریق صحیح وجود دارد، پس بنابراین ضمّ این کلامش به آن کلامش معلوم می‌شود که طریق ایشان تا ابن ابی عمیر این‌جا هم چیست. بنابراین از ارسال بیرون می‌آید چون آن‌جا می‌گوید جمیع روایات ایشان و جمیع کتب ایشان را من به این طریق روایت می‌کنم آن طریق، طریق صحیحی است بنابراین از ارسال بیرون می‌آید این را باید ما توجه داشته باشیم که گاهی مثل خود تهذیب نام یک شخصی را اول سند می‌برد، این که ارسال نمی‌شود می‌گوییم آقا این‌جا ذکر نکرده بعد در مشیخه آمده سند خودش را تا این‌جا ذکر کرده دیگر، این از ارسال بیرون می‌آید این‌جا هم همین‌جور، پس بنابراین ثابت است به برکت این سند شیخ طوسی علاوه بر سندهای دیگری که در روایات متفرق هست در جاهای مختلف در کافی و در غیر کافی، همین‌جا هم به اعتبار سندش شیخ طوسی به اصل زید نرسی اثبات می‌شود که ابن ابی عمیر از این روایت کرده هم‌چنین مرحوم نجاشی هم باز طریقی که به اصل زید نرسی نقل می‌کند سند می‌رسد به ابن ابی عمیر و ایشان از زید نرسی نقل می‌کند و بنابر مسلک کسانی که می‌گویند نقل ابن ابی عمیر مثل آن دو نفر دیگر، صفوان و بزئطی علامت وثاقت است پس بنابراین وثاقت ایشان ثابت می‌شود چون شیخ شهادت داده که این ثلاثه لایروون و لایرسلون الا عن ثقه، همین قاعده را و این مسائل را مرحوم امام بحث کردند یعنی به مناسبت بحث‌های جانبی امام در این‌جا خیلی بحث‌های خوب رجالی کردند مراجعه بفرمایید حتماً، حالا یک وقتی هم اگر ما امر منحصر شد به این بحث‌ها این‌ها را مطرح می‌کنیم.

س: ...

ج: طهارت جلد سوم.

س: ...

ج: چون جمیع کتبه و روایات، بله چون در خود فهرست این را ذکر کرده آنجا هم می‌گوید جمیع کتب، توی یک کتاب واحد دارد می‌گوید جمیع دیگر، این را حتماً شامل می‌شود.

س: ...

ج: بله، اگر ارسال، نه ما از محتمل الحس و الحدس حل می‌کنیم چون دیگر این بود آن ... احسنتم این هم هست از راه محتمل الحس و الحدس هم قابل حل است.

پس بنابراین این یک راه، راه دوم برای این که زید نرسی ثقة باشد این هست که ایشان وقع فی اسناد کامل الزیارات، اتفاقاً در اسناد کامل الزیارات باز محمد بن ابی عمیر از او نقل می‌کند، آن هم خودش یک سندی است که اثبات می‌کند که محمد بن ابی عمیر از ایشان نقل روایت کرده. منتها این مبنی است بر این که شما کامل الزیارات را قبول بکنید. محقق خوئی بر اساس کامل الزیارات، چون آن را قبول ندارد ایشان، آن نقل ثلاثه را قبول ندارد ایشان که اما کامل الزیارات را قبول داشتند در آن برهه‌ای از زمان، فلذا بخاطر اعتماد بر کامل الزیارات ایشان می‌گویند که زید نرسی ثقة، اما بعد که عدول کردند از این کامل الزیارات به این شکل دیگر قهراً ایشان هم باید بگویند زید نرسی وثاقتش ثابت نیست کما علیه الامام قدس سره ایشان هم می‌گویند وثاقت زید نرسی ثابت نیست. چون امام هم نه آن ثلاثه را قبول دارد و نه کامل الزیارات را قبول دارد فلذا است که زید نرسی پس خودش لم یثبت وثاقت، بنابراین اگر این کتاب را هم یقین داشته باشیم برای زید نرسی است به درد نمی‌خورد چون این راوی، روای ثقه‌ای نیست ثقة نیست به این معنا که لم یثبت وثاقت، نه این که ثبت جرحه، لم یثبت وثاقت، پس تمسک به ادله‌ی حجت خبر واحد نسبت به ایشان می‌شود تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خود دلیل، بنابراین به درد نمی‌خورد بنابراین این کتاب این اصل علی این مبنا، اما علی ما قویاً می‌گوییم اشکالی ندارد کما علیه شهید الصدر که ایشان بخاطر همین اعتماد بر نقل ابن ابی عمیر از ایشان، می‌گوید ایشان ثقة هست و لا بأس به. این بحث اول.

بحث دوم این هست که اصلاً ایشان اصلی دارد یا ندارد؟ از یک طرف ما سند معتبر می‌بینیم به این کتاب وجود دارد آن سند شیخ طوسی هست آدم‌های ثقة، عن ثقة عن ثقة می‌رسد تا ابن ابی عمیر، ایشان از زید نرسی اصلش را نقل دارد می‌کند هیچ‌یک از این آدم‌هایی که در سلسله‌ی سند هستند اهل دروغ و کذب و این‌ها نیستند نجاشی هم که سند دارد تا ابن ابی عمیر، ابن ابی عمیر، آن آدم‌هایی هم که توی آن سند واقع شدند علی بن ابراهیم است از کی است؟ این‌ها همه آدم‌های. پس بنابراین خود این سندها اثبات می‌کند دیگر. که ایشان اصل دارد اصلی دارد به نام همین اصل زید نرسی که گفته می‌شود وجود دارد این از این طرف.

ولی از آن طرف مرحوم شیخ طوسی قدس سره در فهرست آنجا می‌فرماید که در بحث زید زرّاد، می‌فرماید «زید الزرّاد، قال الشیخ زید النرسی، زید الزرّاد» با هم ذکرشان کرده «لهما اصلان، و لم یروهما محمد بن علی بن الحسین بن بابویه»، یعنی صدوق محمد بن علی بن حسین بابویه که مرحوم صدوق هست این اصل زید زرّاد و اصل زید نرسی را نقل نکردند. «و قال فی فهرسته»، که متأسفانه این فهرست به دست ما نرسیده به دست شیخ طوسی رسیده یعنی مرحوم صدوق کتاب الفهرست داشتند «و قال فی فهرسته لم یروهما محمد بن الحسن بن الولید و کان یقول هما موضوعان» فرموده که

محمد بن الحسن بن الولید که استاد صدوق هست می‌فرمود که این دو اصل را روایت نمی‌کرد و می‌فرمود همام موضوعان، «و کذلک کتابُ خالد بن عبد الله بن سدير» کتاب عبد الله بن خالد بن سدير را هم روایت نمی‌کرد و می‌گفت این هم موضوع است، پس سه تا کتاب را می‌گفت که موضوع است اصل زراد، اصل زید نرسی و کتاب خالد بن عبد الله بن سدير، «و کان يقول وضع هذه الاصول محمد بن موسى الهمدانی» می‌گفت که محمد بن موسی الهمدانی این کتاب‌ها را جعل کرده، ایشان فرموده. از این طرف حرف ابن ولید است که من اساطین الفقه و الرجال است و خود صدوق است که این‌ها را اصلاً این کتاب‌ها را نقل نکرده روایت نکرده و گفته استاد من این‌جوری، از آن طرف شیخ طوسی سند معتبر داشته، نجاشی سند آن‌جوری دارد به آن، آقای خوئی قدس سره فرموده که لایصغی الی حرف محمد بن الحسن بن الولید، لایصغی الی حرفه، چرا؟ فرموده آن می‌گوید سند درست است این‌ها دارند می‌گویند این کتاب داشته، آن‌ها آدم‌های ثقه‌ی حسابی هستند ایشان از کجا می‌گویند این موضوع است برای ما، محمد بن موسی الهمدانی هست؟ از کجا ایشان این فرمایش را دارد می‌فرماید؟ بله محمد بن موسی الهمدانی آدم ضعیفی هست این را قبول داریم اما از کجا؟ مگر هر آدم ضعیفی وضاع است؟ مگر همه‌جا دروغ می‌گوید؟ حالا شاید این‌جا راست گفته. شما به چه دلیل می‌گوی؟ فلذا می‌فرمایند که در احوالات می‌فرماید «و لا إذن لایصغی الی ما ذکره ابن الولید من أنه موضوع وضعه محمد بن موسی الهمدانی و من المطمئن به أن الكتاب لم یصل الی ابن الولید بطریق صحیح و إنما وصل الیه من طریق محمد بن موسی الهمدانی فینی علی أنه موضوع» بله به دست ابن ولید از طریق این سند صحیح نرسیده بوده از طریق محمد بن موسی الهمدانی رسیده بوده ایشان هم محمد بن موسی الهمدانی را ضعیف می‌دانسته گفته که این کتاب موضوع، اما ما اشکال‌مان به ابن ولید این است که مگر کسی ضعیف باشد این چه دلیلی بر موضوعیت آن می‌شود؟ فوق آن این هست که شما قبول نکن، نه این که بگوی موضوع است و او وضع کرده می‌فرماید که «و إنما وصل الیه من طریق محمد بن موسی الهمدانی فینی علی أنه موضوع و مع ذلك یؤخذ علی ابن الولید بأن محمد بن موسی و إن کان ضعیفاً الا أنه (یعنی أن الولید) من این جزم ابن الولید بآن وضع هذا الكتاب؟ افلا يمكن أن یصدق الضعیف؟ (یا أن یصدق الضعیف)» آیا نمی‌شود که ضعیف راست بگوید یک جایی؟ «ا فهل علم ابن الولید بآن لایصدق ابداً» آیا ابن ولید علم غیب پیدا کرده به این که جناب موسی بن همدانی این هیچ وقت راست نمی‌گوید؟ آدمی است که هیچ وقت راست نمی‌گوید و همه‌اش دروغ می‌گوید، وضع می‌کند آن از کجاست؟ بنابراین حرف ابن ولید قابل قبول نیست، و آن سند تام ما داریم فثبت که این کتاب برای زید نرسی هست. همان‌طور که کتاب زید زراد هم ثابت است که برای او هست. کتاب ثابت است حالا اگر این شخص زید نرسی یا زراد ثقه نباشند اما کتاب داشتند این کتاب برای آن‌ها است و موضوع نیست.

این فرمایش محقق خوئی قدس سره که می‌فرماید من این او دانسته، مگر این، این چه فرمایشی است که ایشان می‌فرمایند از کجا دانسته؟ حالا می‌گوییم از کجا شاید دانسته و آن این است که شما اگر به این کتاب زید نرسی که الان در ایدی ما هست نگاه کنید یک روایاتی دارد که مغز آدم سوت می‌کشد که توی شیعه... که ما از عامه سراغ داشتیم چنین حرف‌هایی بزنند اما توی شیعه ببینید چنین حرفی آن هم از امام معصوم نقل بکنند که خدای متعال معاذ الله از این که این حرف را داریم نقل می‌کنیم ولی بخاطر این که، نقل کرده عبد الله بن سنان که از ثقات روات و بزرگان و اجلاء هست ایشان، زید نرسی از عبد الله بن سنان نقل می‌کند توی این کتاب که خدای متعال روز عرفه با یک شتر

کذابی می‌آید توی صحرای عرفات، و این ران‌های حالا خدا یا آن شتر، چون دو احتمال دارد، هی به مردم می‌خورد هی به مردم می‌خورد بعد خدای متعال تا غروب می‌ماند توی عرفات با همین شتری که سوار است و این‌ها بعد موقعی که غروب می‌خواهد بشود خدا امر می‌کند به ملائکه که مثلاً بعضی ملائکه دعا بکنند خدا خودش برمی‌گردد به آسمان و هی می‌گوید آمین آمین، این‌ها دعا می‌کنند او می‌گوید آمین. آخر این حرف، و امثال این روایات این‌جوری توی این کتاب وجود دارد جناب ابن ولید می‌گوید این آدم ضعیفی است آدم جعّالی است آدم وضّاعی است، این‌ها معلوم هست که برای امام نیست.

پس بنابراین این‌جا یک نکته‌ای را به ما توجه می‌دهد که شهید صدر در یکی از کلماتش دارد که ما احتمال می‌دهیم و جمع بین این دو تا حرف این هست که بله زید زراد و هم‌چنین زید نرسی واقعاً یک اصلی داشته آن اصل مشتمل بر این مزخرفات نبوده آن اصلی که مشتمل بر این مزخرفات نبوده و آن همان است که ابن ابی عمیر روایت کرده سندش را. یک اصل دیگر ساخته و پرداخته‌ی این آقا هست که ممکن است همان را برداشته یک چیزهایی هم داخلش کرده یا اصلاً برآسه جعل کرده یا نه همان را گرفته یک چیزهایی چپانده توی آن و داخلش کرده، این به دست ابن ولید، این دومی رسیده. ابن ولید که می‌گوید این موضوع است این، این است. آن که سند صحیح به آن وجود دارد آن هست. و آن لایه بآیدینا، مثل خیلی از کتب اصول اربعه مأه که الان لایه‌ی له و لایه‌ی، آن اصل زید نرسی که راوی آن ابن ابی عمیر است و سند تمام به آن وجود دارد آن لم یصل الینا متأسفانه، دیگر از بین رفته، مثل خیلی از کتب اربعه مأه که الان از دست ما رفته، این که وَصَلَ الینا این همین است که دست جناب محمد بن حسن بن ولید رسیده و ایشان این‌ها را دیده می‌گوید که این موضوع است حاشا و کلا که امام علیه السلام این حرف‌ها را بنزد یا زید نرسی که مثلاً برای ایشان لعلّ وثاقش ثابت بوده بیاید این حرف‌ها را از امام نقل بکند. حالا من فقط آدرس آن را بدهم که می‌خواهید مراجعه بفرمایید. صفحه‌ی 205 همین این، این‌جا دارد که، ببخشید 203 و 204، 203 آن هم این است «زید عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول إنّ الله (که این هم یکی از آن مزخرفات دیگر است) لیخاصر العبد المؤمن يوم القيامة» بغل‌گیر می‌شود خدای متعال روز قیامت با عبد مؤمن بغل‌گیر می‌شود، «و المؤمن یخاصر ربّه» این هم بغل‌گیر، خلاصه هر دوی آن‌ها دست به کمر هم‌دیگر می‌اندازند و بغل می‌کنند خدا عبدش را بغل‌گیر می‌شود. حالا بعضی‌ها خواستند یک توجیهی بکنند بگویند که این استعاره است می‌خواهد یعنی بگوید خیلی مورد عنایت خدا واقع می‌شود آن هم خیلی با خدا، آخر این تعبیر، تعبیر دیگر از نظر ادبی نبود که امام علیه السلام در این مقام بیاید یک تعبیری را بفرماید که این با مجسمه و با حرف‌های مزخرفات عامه و این‌ها جور درمی‌آید این بله می‌فرمایند که بعد جایی که یک خرده تبعید می‌کند آن توجیهی هم که بعضی خواستند بکنند «قلّ و ما یخاصر؟ قال فوضع یدهُ علی خصرتی» حضرت دست گذاشتند به خصره‌ی من گفتند این‌جا، آخر این، این در کتاب زید نرسی است.

بعد روایت بعدی، «زید عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ الله ينزلُ فی يوم عرفه فی اول الزوال الی الارض علی جملٍ افرغ» حالا جمل افرغ، این افرغ یعنی چی؟ معانی‌ای دارد افرغ، یکی این هست که یعنی مثلاً بین دو گوش‌هایش خیلی فاصله زیاد است خیلی صورتش و این‌ها خیلی پهن است یصاًلُ بفخذه اهل عرفات، یمیناً و شمالاً این بفخذه ضمیرش یا برمی‌گردد به آن جمل، یعنی این جمل هی بین مردم وول می‌خورد و هی از این طرف و از آن طرف یا این که معاذ الله آن راکبش این کار را می‌کند «و لایزال کذلک حتی إذا کان عند المغرب و نفر الناس» که مردم از عرفات

کوچ می‌کنند «وَكَلَّ اللَّهُ مَلَكَيْنِ بِجِبَالِ الْمَأْذِنِينَ يَنَادِيَانِ عِنْدَ الْمَذِيقِ الَّذِي رَأَيْتَ يَا رَبِّ سَلَّمَ سَلَّمَ وَالرَّبُّ يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَقُولُ جَلَّ جَلَالُهُ آمِينَ آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ» هی به خودش می‌گوید آمین آمین رب العالمین، «فلذلك لاتكاد ترى سريعاً و لا كثيراً» این هست که توی عرفات می‌بینی کسی جایی از او نمی‌شکند کسی مصدوم نمی‌شود فلان نمی‌شود بخاطر همین است که آن‌ها دعا می‌کنند خدا هم می‌گوید آمین آمین، این جوری می‌شود.

این مزخرفاتی که توی، آمدند این‌ها را داخل کردند حضرت فرمود که این فلانی دسّ فی کتب ابی، این‌ها این جوری بودند این خبیث‌های معاند که می‌خواستند از نظر فرهنگی منکوب کنند ائمه علیهم السلام را، این‌ها قاطی شاگردان ائمه می‌شدند آقا من امروز نرسیدم بنویسم شما آن کتابت را بده، دفترت را بده، من امشب استنساخ کنم مطالعه کنم فردا برایت می‌آورم آن وقت یک روایتی اضافه می‌کرد یک حرفی از خودش این وسطش می‌آورد آن بیچاره هم که دیگر حالا نمی‌رفت تفحص کند که این کاری کرده یا نه؟ اطمینان به او داشت حضرت می‌فرمایند که بله این‌ها این جوری دست در کتب امام باقر سلام الله علیه می‌کردند یا چه می‌کردند فلذا یکی از خدمات مهم حضرت رضا سلام الله علیه همین است که تا مقدار زیادی ایشان پالایش فرمودند و کتب اصحاب را از این اخبار مجعولی که معاندین و این‌ها دست در کتب رواات کرده بودند پالایش فرمودند، البته همه‌اش این جوری نشده پالایش بشود مقداری از آن پالایش شده این یکی از خدمات بزرگ امام رضا سلام الله علیه است.

پس نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که ما سند روایت چیز را می‌پذیریم یعنی می‌گوییم زید نرسی اصل دارد فرمایش محقق خوئی که می‌گوید لایصغی الی فرمایش محمد بن ولید می‌گوییم نه، یصغی، حرف ایشان هم مورد پذیرش است و کلام ایشان محتمل الحس و الحدس است و این هم نبوده که ایشان بگوید آقا حتماً این موسی وضّاع بوده نه دیده کارهای او را می‌گوید وضّع بوده این‌ها که نمی‌شود از ائمه صادر شده باشد؟ پس این معلوم می‌شود که آن‌ها را وضع کرده آن‌ها را جعل کرده بنابراین آن‌چه که ابن ولید منتها ما اخیر به ابن ولید که این موضوع است آن چیزی است که این کتاب است، آن ما اخیر به ابن ابی عمیر، آن اصل آخری است و کتاب آخری است که آن به ید ما نرسیده است.

مقام سوم این هست که حالا این کتابی که به دست ما رسیده این می‌توانیم بگوییم این همان اصل زید نرسی است؟ به این بیانی که گفتیم ثبت که نمی‌توانیم بگوییم. چون این کتاب مشتمل بر این امور است حالا اگر مشتمل بر این امور هم نبود باز نمی‌توانستیم بگوییم چون ما سند نداریم به این کتاب، هیچ کسی سند به این کتاب ندارد و بنابراین چون سند به این نسخه نیست به این کتاب نیست و ما احتمال زیاد و نقیصه در آن می‌دهیم و امثال زید و این‌ها، پس صغری هم ثابت نیست و این بخش سوم که ما سند به این کتاب نداریم برای این که بهتر، دیگر حالا وقت گذشته و من نمی‌توانم تفصیلاً عرض بکنم به کلام محقق خوئی در فقه الشیعه و کلام شهید صدر در بحوث فی شرح العروة مراجعه بفرمایید. فتحصلّ مما ذکرنا که این کتاب واصل الینا به نام اصل زید نرسی لایمکن الاعتماد علیه. بنابراین این روایت نمی‌تواند شاهد جمع باشد و للكلام تتمّه ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.